

بررسی طبیعت به عنوان عنصری تصویرساز در شعر سهراب سپهری

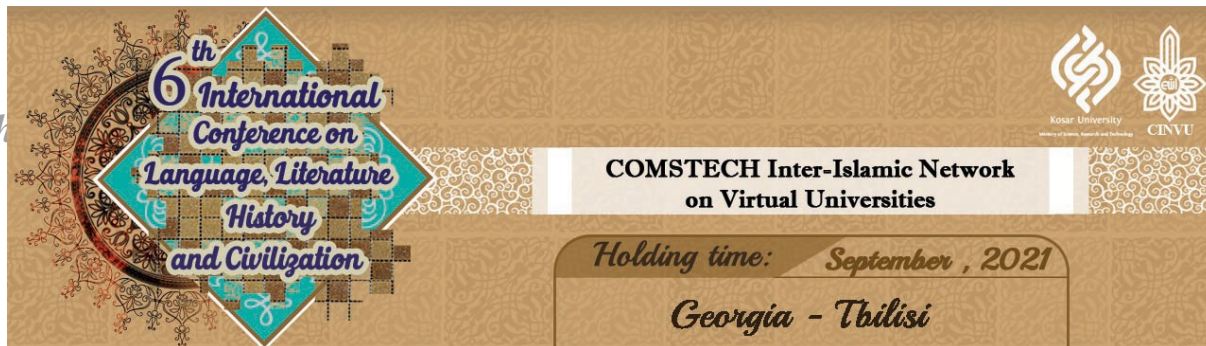
صونا ارشادی^۱

۱-فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه آزاد، واحد مهاباد

چکیده

بررسی تصویر در شعر فارسی به عنوان لازمه‌ای برای تحلیل هرچه بیشتر و دقیقتر شعر و شاعران در هر دوره و هر سبکی جایگاه ویژه خود را داراست. اما یکی از لازمه‌های تحلیل تصاویر و انواع آن در شعر هر شاعری، بررسی اندیشه‌ها و مضامین موجود در شعر برای فهم این تصاویر و به تبع آن فهم نوع و سبک و اندیشه‌های جاری در شعر است. مضمون طبیعت و طبیعت‌دوستی در شعر سهراب سپهری، شاعر معاصر، او را به شاعر طبیعت مشهور کرده است و از این رو در این مقاله به مدد مضمون طبیعت و عناصر آن، جایگاه تصویر در شعر سهراب سپهری بررسی شده است.

واژگان کلیدی: سهراب سپهری، تصویر، طبیعت، شعر، هشت کتاب

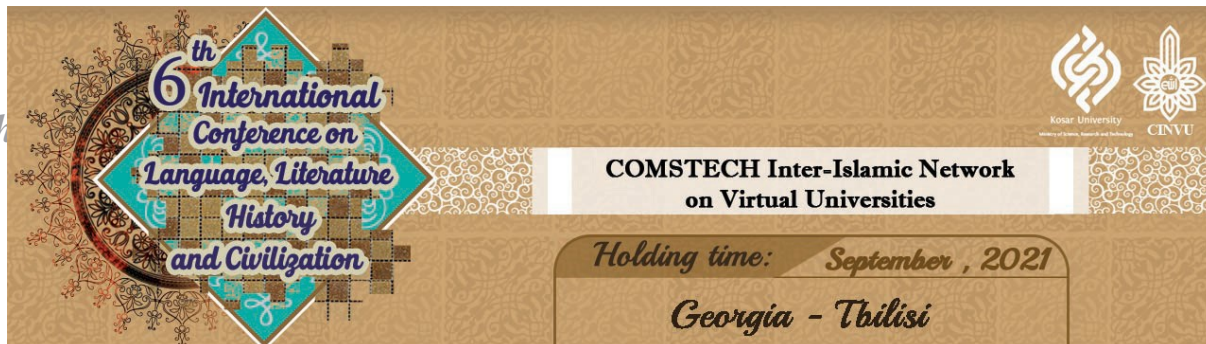


مقدمه

طبیعت همواره در ارتباطی تنگاتنگ با زیست نوع بشر بوده است و به همین علت، در شعر و ادبیات نیز تأثیر مشهودی داشته است. بسیاری از شاعران، نویسندگان و هنرمندان در آثار خود متأثر از این امر بوده‌اند. «این ایده که آدمی با طبیعت قرابت و بستگی دارد، سخن جدیدی نیست. می‌دانیم سخن جدید، اصولاً وجود ندارد. آن چه وجود دارد، نوع نگاه ماست و آمیختن اندیشه‌های مبهم، که سبب جدید نمودن و شگفت انگاشتن است. مثلاً ورد زورث، شاعر سده هیجده و نوزده انگلیسی، معتقد بود که انسان و طبیعت پیوستگی و پیوند نزدیکی با یکدیگر دارند و سرچشمه اخلاق در چگونگی رابطه روانی و روحانی انسان با طبیعت و اهمیت آن را به خوبی درک کرده و دریافته بود که انسان می‌تواند عمیق‌ترین نقطه ذهن و فکر خود را در طبیعت کشف و در رابطه‌اش با طبیعت خودانگیختگی خویش و سادگی زندگی را به دست آورد.» (عابدی، ۱۳۸۴: ۲۱۳).

سهراب سپهری (۱۳۰۷ کاشان - ۱۳۵۹ تهران) شاعر معاصر و صاحب هشت کتاب - که مجموعه آثار شعری وی را دربر گرفته است - نقاش نیز بود و از این رو گفته می‌شود، ارتباط تنگاتنگی با تصویر و طبیعت داشته است. با بررسی اشعار او جایگاه طبیعت را به عنوان عنصری تصویرساز در شعر او به خوبی می‌توان دریافت. این توجه شدید به طبیعت، از روزگار نوجوانی و جوانی در او وجود داشت. در نوزده سالگی در نامه‌ای که برای دوستش «عباس کی منش» نوشته و اشاره کرده که: «من از پنجره اتاق خویش در حالی که در رؤیاهای تخیلات و رؤیاهای شیرین فرو رفته‌ام ناظر این صحنه‌های خاموش و مرموز بوده، به تماشای بدایع و زیبایی‌های طبیعت پرداخته‌ام. زمانی چشم به جمال طبیعت دوخته، گاهی نیز در فروغ ضعیف و کم رنگ چراغی که به زحمت نورش در تاریکی اتاق نفوذ می‌نماید به نوشتن می‌پردازم...» (کاشانی، ۱۳۶۵: ۲۸۹).

در رابطه با ارتباط زندگی و شعر سهراب سپهری با طبیعت بسیار نوشته و گفته شده است، گاهی وی را به سبب این توجه رومانتيك دانسته‌اند، چنانچه توجه به طبیعت یکی از مظاهر آشکار این مکتب غربی است. «رمانتی سیم واژه‌ای پویا و روان است که در آن جنبه‌های عرفانی و طبیعت‌ستایی و بدوی‌گرایی نمود می‌یابد، و در آن هنر به صورت دریافت های اشرافی و تخیلی دیده می‌شود و حقیقتی برتر از واقعیت و منطق و اینجا و اکنون را بیان می‌کند.» (حسینی، ۱۳۷۱: ۱۰). به همین سبب، وابستگی ذهن و خیال سپهری به این مکتب فکری درخور توجه است «از لحاظ کلی قرار گرفتن در متن طبیعت و یگانه شدن با شور و مستی اجزای آن سپهری با شاعران رومانتيك غربی قابل مقایسه است که در شعر آنها هم انزوا و دل‌تنگی وجود دارد و هم شوق و الهام از رمز و رازهای طبیعت» (عابدی، ۱۳۸۴: ۱۹۵)، گاهی نیز طبیعت‌دوستی وی را در ارتباط با روح عرفانی و جستجوی حقیقت توسط او تعبیر کرده‌اند: «[سپهری] از طبیعت پاک و سحرانگیز سخن می‌گوید. لاهوت را در طبیعت جستجو می‌کند و گاه آن را تا حد جلوه‌های طبیعت پایین می‌آورد.» (عابدی، ۱۳۸۴: ۲۷۵). در این مقاله با توجه به علاقه سهراب سپهری به مضمون طبیعت، سعی بر آن است که دریابیم، چگونه مضامین مرتبط با این مفهوم، به فرم شعر سپهری در ایجاد تصاویر یاری رسانده است و به این پرسش پاسخ دهیم که آیا تأثیری در ایجاد تصاویر شعری یا همان صور خیال داشته است یا خیر؟ برای این منظور ابتدا به بررسی جایگاه طبیعت در شعر سهراب



پرداخته‌ایم، سپس به تصویرسازی در شعر او به طور کلی نظری افکنده و سپس عناصری که الفاکنده مفهوم طبیعت بوده و در ساخت تصاویر شاعر را یاری کرده‌اند، به عنوان شاهد مثال در دسته‌بندی‌های مشخصی آورده شده است.

پیشینه تحقیق

به سهراب سپهری به عنوان شاعر طبیعت، بارها اشاره شده است و منتقدان، پژوهشگران و تحلیلگران فراوانی تاکنون به سپهری و طبیعت‌گرایی وی توجه داشته‌اند.

کامیار عابدی در کتاب خود «زندگی و شعر سهراب سپهری» صفحات مفصلی را به توجه به طبیعت از سوی سهراب سپهری اختصاص داده است و به غیر از او تقریباً تمامی تحلیلگران برجسته ادب فارسی معاصر، نظیر دکتر شمیسا، دکتر شفیع کدکنی و غیره در ارتباط با وی صحبت کرده‌اند.

دکتر بهروز ثروتیان در کتاب «صدای پای آب، نقد و بررسی اشعار سپهری» تمامی هشت کتاب سپهری را مورد نقد قرار داده است.

مجموعه مقالات «باغ تنهایی، یادنامه سهراب سپهری» به اهتمام حمید سیاهپوش، تقریباً تمام نظریه‌ها و مقالات واجد اهمیت پژوهشی گردآوری شده و جواد مجابی در «روایت انسانی که جزء طبیعت است» در رابطه با ارتباط سپهری و طبیعت و نقاشی سخن گفته است.

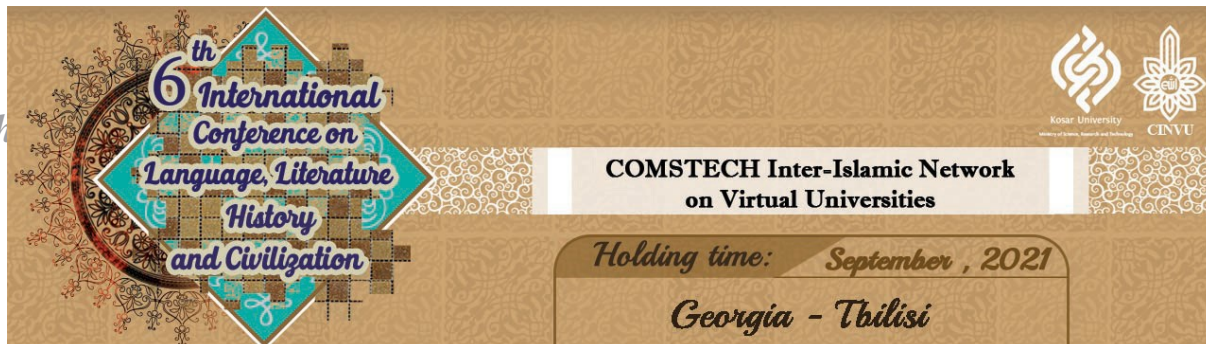
به هر شکل با وجود آنکه در رابطه با تصاویر شعری سهراب سپهری نیز پژوهشهایی انجام گرفته است، مانند: «تحلیل تصویر بلاغت در شعر سهراب سپهری» پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، نوشته گلناز عدالتی با راهنمایی دکتر یدالله نصراللهی؛ و «صور خیال با تکیه بر کنایه و تشبیه در شعر سهراب سپهری» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دره شهر، نوشته مژگان سلیمانی، به راهنمایی شهریار شادی گو؛ اما تاکنون هیچ پژوهشی عناصر طبیعت را در شعر سهراب به عنوان عاملی برای ایجاد تصاویر بدیع مورد بررسی قرار نداده و در این مورد تحلیلی ارائه داده نشده است.

روش تحقیق

پژوهش در این مقاله به روش کتابخانه‌ای و با مراجعه به منابع معتبر در کتابخانه‌ها، بانک مقالات و سایت‌های معتبر انجام پذیرفته است.

طبیعت‌گرایی و سهراب سپهری

طبیعت‌گرایی سهراب سپهری و عنوانی که در سال‌های اخیر با وام‌گیری از لقب منوچهر دامغانی، با عنوان «شاعر طبیعت» به او داده شده است، بی‌پایه نیست و نیازی به تفصیل ندارد. ناتورالیسم و رمانتیسیسم سبک‌هایی ادبی هستند که در هر دو توجه به طبیعت جزء اصول اساسی و قابل عنایت شمرده می‌شود. ردپای این نوع اندیشه‌ها در شعر سهراب مشهود است. به عنوان مثال، تأکید روی نقاش بودن او بسیار زیاد است. از سوی دیگر، «از قرن هفدهم، آکادمی هنرهای زیبای فرانسه، عقیده‌ای را که تقلید از طبیعت را در هر چیزی ضروری می‌شمرد، ناتورالیستی می‌نامید. این اصطلاح به ویژه در مورد نقاشی



به کار رفته بود.» (سیدحسینی، ۱۳۸۹: ۳۹۳). نقاش بودن سپهری نیز در دهه سی به مراتب پیش از شاعری وی شهرت پیدا کرده و جزئی جدایی ناپذیر از شخصیت او بوده است. او را هنرمندی درونگرا و تیزبین دانسته‌اند «اندیشه‌مندی منزوی، هنرمندی گریزان و شاعری با لطافت یک گل که گویی به هیچ چیز جز طبیعت علاقه ندارد و جز ذهنیات خویش، به هیچ کار دیگری نمی‌پردازد.» (عابدی، ۱۳۸۴: ۶۳). تمرکز و انتخاب وی بدون شک به طبیعت بوده است «چشم به طبیعت داشتن و پرهیز از آدمیان شگرد کار سپهری بوده است، همان طور که یک نقاش دیگر تصمیم می‌گیرد تنها چهره آدمیان را تصویر کند.» (امامی، ۱۳۷۱: ۴۰). به غیر از تأثیر نقاشی و نوع روحیات وی که مؤثر در شعر او بوده همچنانکه گفته شد او را رمانتیک نیز دانسته‌اند. «رمانتیسیم در ایران همواره در وجه عاشقانه آن و توجه بیش از حد به احساسات انسان درک شده است. شعر سهراب سپهری نمونه کاملی از طبیعت‌گرایی خاص رمانتیسیم و ستایش عاشقانه طبیعت است. از این منظر طبیعت و تمامی مظاهر آن به معبد و محراب ستایش شاعر تبدیل می‌شوند. او گویی زائری است که برای دیدار حقیقت راه خود را در دل طبیعت جست و جو می‌کند.» (عطاری کرمانی، ۱۳۸۶: ۸۴). بنابراین، «شعر سپهری کوششی است برای از میان بردن فاصله‌ها، فاصله انسان و طبیعت، فاصله گذشته و حال و آینده. فاصله خدا و انسان.» (ضرابیها، ۱۳۸۴: ۵۹).

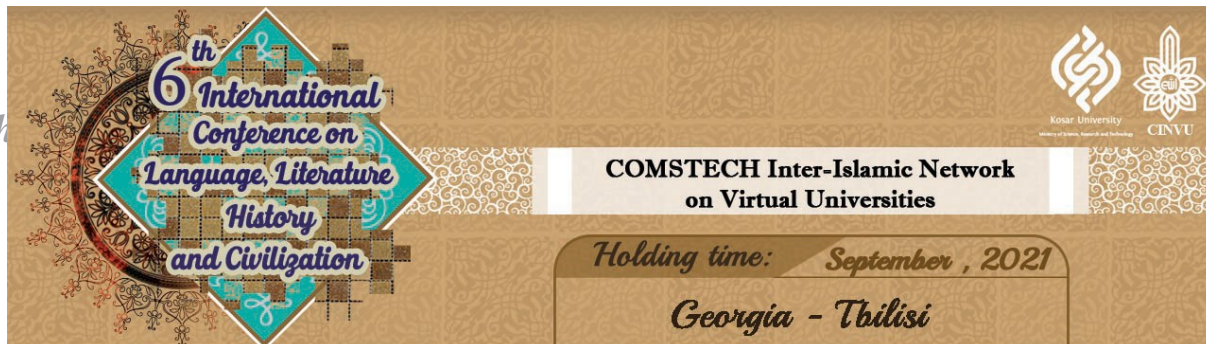
محمدحقوقی منتقد برجسته معاصر در همین راستا شعر سپهری و جاری بودن مفهوم طبیعت را در آن چنین شرح داده است: «شعر سپهری جاده است در طبیعت زیبا، که رهروی آن را فرصت تماشا نیست درست بر خلاف شعر نیما. زیرا نیما خواننده را در منازل بین راه می‌ایستاند، می‌گرداند و روابط پنهان را در چشم او اندک اندک می‌گشاید. سپهری می‌گوید حس کن و برو، اما نیما می‌گوید بنشین و آنوقت برخیز برو.» (حقوقی، ۱۳۷۳: ۳۰).

تصویرسازی و سهراب سپهری

در فرهنگ لغت تعریف تصویر و صور خیال آورده شده است: «خیال در لغت فارسی برابر سایه، پرهیب، شبّه و تصویر است و تصویر در مقام اسم از واژه صورت است و صورتی را گویند که بر کاغذ، دیوار، و غیره کشند. در انگلیسی image در چند معنی به کار می‌رود از جمله: تصویر یا اندیشه‌ای ذهنی است. نقش بسیار نزدیک از هر چیز. نقش یا صورت چیزی یا کسی در آینه، بر خاک و بالاخره توصیف تخیلی یا مقایسه‌ای تخیلی که منجر به ایجاد نقشی در ذهن خواننده یا شنونده می‌شود. در معنی اخیر جمع image با imagery صور خیال هم‌معنی است» (داد، ۱۳۹۰: ذیل تصویر/صورخیال)

از سوی دیگر «به دنبال نظریات هیوم اصطلاح ایماژیست (Imagiste) را آزرپاوند در سال ۱۹۱۲ مطرح کرد. وی تعریفی از ایماژ ارائه می‌کند: ایماژ آن چیزی است که یک عقده (Complex) فکری و عاطفی را در یک لحظه زمانی مشخص نشان می‌دهد. ایماژ نمایش سریع چنین عقده ای است» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۳۹۹-۳۹۴). بنابراین «در مباحث ادبی خیال و تصویر در برابر image/imagery به مجموعه تصرفات بیانی و مجازی اطلاق می‌شود که گوینده با کلمات تصویر می‌کند و نقشی را در ذهن خواننده یا شنونده به وجود می‌آورد.» (داد، ۱۳۹۰: ذیل تصویر/صورخیال)

شعر سهراب سپهری نیز با همین تعاریف، شعری کاملاً تصویری و آکنده از بدایع و صنایع در نظر گرفته شده است. «تصویر باید اشیا را صریح نمایش دهد. تعبیرهای کلی و تصاویر تصنعی هیچ احساس روشن و صریحی را بیان نمی‌کند. با این وصف، شعر ایماژیستی بیانگر ادارک تصویر انسان از جهان و محیط زندگی شاعر است.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۴۰۱).



دکتر پور نامداریان معتقد است: «صورت های ویژه خیال از قبیل تمثیل، استعاره، تشخیص و رمز و حتی گاهی کنایه یا صورت های دیگر بیان که می توان با توسع، آنها را نیز در دایره تصویر قرارداد، در حقیقت از یک تشبیه پنهان یا آشکار مایه گرفته است. به همین سبب قدرت تخیل شاعر تا حد بسیار زیادی در کشف پیوند شباهت میان اشیاء آشکار می شود» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: صص ۲۱۵-۲۱۴)

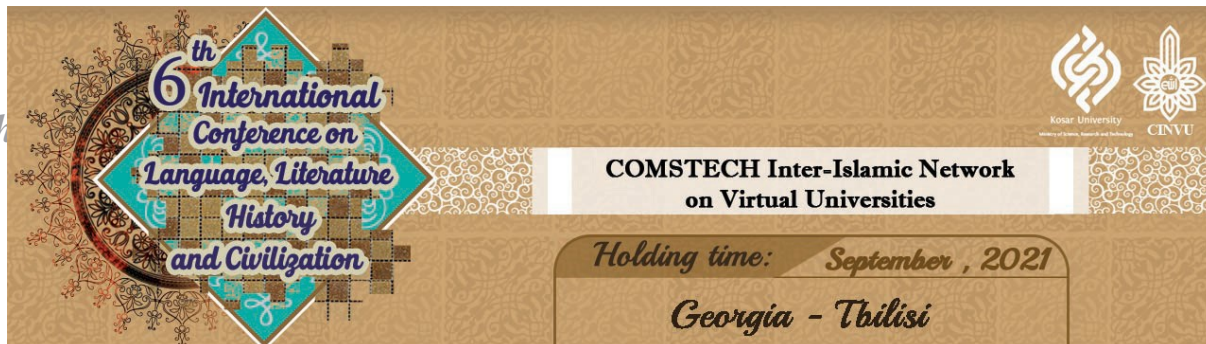
از این رو بکارگیری مفهوم طبیعت برای ساخت تصاویر بسیار کاربردی و مفید در نظر گرفته می شود. «روح شاعرانه و لطیف سپهری که برای هر چیز معنی و مفهومی خاص می شناسد و تخیل تیزپوی وی که در همه اشیا باریک می شود و از آنها تصاویری زنده و حساس به دست می دهد، اندیشه ها و تجربه های فکری و عاطفی او را به صورتی دلپذیر در آورده است.» (یوسفی، ۱۳۶۹: ۵۶۴-۵۶۳). «سپهری پندارهای عادی را به عناصر حسی تجزیه کرده آنگاه این عناصر را آنگونه که می خواهد درهم می آمیزد و به صورت نوعی گفتار که از جوشش درونی سرچشمه می گیرد عرضه می کند. در حقیقت شاعران هر آنچه را که تصور می کنند و بدان معتقدند نام گذاری می کنند، نه آنچه را که می بینند.» (الهامی، ۱۳۷۷: ۷۵). بنابراین تصور دائمی و همیشگی طبیعت نیز در ایجاد تصاویر شعری دائماً به کمک شاعر آمده است. «سپهری پندارهای عادی را به عناصر حسی تجزیه کرده آنگاه این عناصر را آنگونه که می خواهد درهم می آمیزد و به صورت نوعی گفتار که از جوشش درونی سرچشمه می گیرد عرضه می کند. در حقیقت شاعران هر آنچه را که تصور می کنند و بدان معتقدند نام گذاری می کنند، نه آنچه را که می بینند.» (الهامی، ۱۳۷۷: ۷۵)

تصویر سازی ذهنی، در اصل جریانی از اندیشه است که می توانید آن را ببینید، بشنوید، ببینید یا بچشید. «تصویر ذهنی ارائه تجربه یا خیالات شماسست. راهی برای کد گذاری، انبار کردن و بیان اطلاعات است تصویرسازی ذهنی ... تا حیات می بخشد.» (راسمن، ۳۸۱: ۲۸)

«سپهری شاعری تصویرپرداز است. هیچ جای شعر او از تصویرهای بدیع خالی نیست. ذات شعر او با تصویر آمیخته است. تصاویر شعری سپهری با ماهیت و محتوای شعر او قرابت دارند و از کلیت و دیگر عناصر شعر او جدا نیستند.» (جلیلی، ۱۳۸۷: ۲۹۰).

طبیعت به عنوان عنصری تصویر ساز

هر شاعری با نوع بکارگیری اندیشه و زبان ویژه خود میزان توانایی اش را در سخن پردازی القا می کند. از این رو با توجه به جایگاه مفهوم طبیعت و اندیشه سپهری باید همچنین، به فرم شعری او چگونگی بکارگیری مضمون آشکاری مانند «طبیعت» در اشعار او پی برد تا بتوان شعر او را بیشتر درک کرد. چنانچه شمیسا نیز می گوید: «سهراب سپهری از معدود شاعرانی است که دستگاه منسجم فکری خاص دارند و برای فهمیدن شعر ایشان باید با کلید آن ساختمان فکری آشنا بود» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۱). حتی فرمالیست ها، برخلاف آنچه مکتب فکری آنان را نام نهاده اند، به جایگاه مضمون در ایجاد تصاویر تأکید بسیاری دارند. «شکلوفسکی اعتقاد دارد که شعر از طریق تصویر، مفهوم یا اندیشه ای آشنا را در متنی ناآشنا بیان می کند چه بسا از خود آن مفهوم یا اندیشه دیرباب تر، دشوارتر و پیچیده تر باشد.» (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۱۰۸). بنابراین توانایی سهراب سپهری در شناخت طبیعت و مفهوم آن او را در ایجاد ساختاری شعری تصویری مختص خود او یاری



رسانده است. «همین قدرت تصرف شاعر در طبیعت است که می تواند باعث برقراری ارتباط میان انسان و طبیعت شود. شعر، زاده‌ی کوشش شاعر است برای نمایش درک او از نسبت های میان انسان و طبیعت یا طبیعت و انسان یا انسان و انسان». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲-۳). سپهری، «... شاعری است که طبیعت را خوب می شناسد، آب، گل، گیاه و درخت و سبزه و صحرا و کوه و دشت در شعر او جان می گیرند... کلام و حرکت طبیعت و رقص اشیا و تبسم واژه ها و انبساط و لطف تصویرها را در خود جمع کرده است...» (سیاهپوش، ۱۳۷۵: ۵۸)

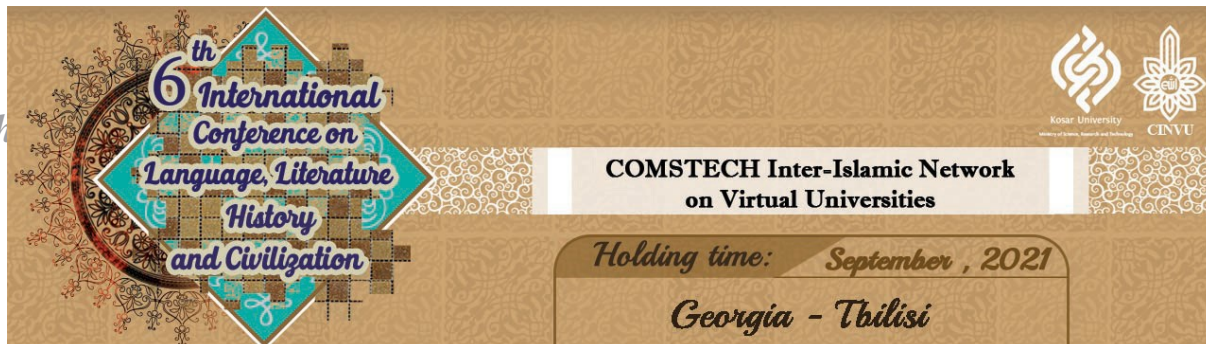
کاربرد طبیعت به عنوان عنصر تصویرساز در شعر سهراب سپهری شب

از میان عناصر طبیعت پرکاربردترین عنصر شعری سهراب، کاربرد واژه «شب» در سراسر مجموعه شعری اوست. گویا روح پر تلاطم و پرخروش و روحیه نا امید شاعر در قالب تصویر شب در شعر و زندگی او سایه افکنده است. «برای ایرانیان شب (نوکس) دختر کائوس و مادر آسمان (اورانوس) و زمین (گایا) بود. شب شامل خواب و مرگ، رویاها و نگرانیها، نوازش و فریب نیز می شد... در یزدان شناسی عرفانی، شب نماد غیبت کامل آگاهی معین، یعنی آگاهی تحلیل پذیر و قابل بیان است، و بیش از آن نشانه فقدان هر گونه امر بدیهی و حمایتهای روانی است. شب در ارتباط با مفاهیمی چون تاریکی به معنای خلوص در هوش و خرد است، در ارتباط با مفهومی چون خلأ و تنگدستی، به معنای خلوص خاطر است، و در ارتباط با خشکی و بایری به معنای خلوص در امیال و عواطف حسی و حتی خلوص در آرزوی برتر است.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۴/ ص ۲۹، ۳۰)

در ادامه، در مجموعه شعر هشت کتاب سپهری نمونه‌هایی از کاربرد شب به عنوان عنصری تصویرساز ذکر می شود، شاعر از این واژه برای ساخت و پرداخت صورخیال به کار برده در شعر خود، استفاده کرده است. درقیر شب: دست جادویی شب (ص ۱۸)؛ (آرایه تشخیص) دور می خیزد: دامان شب (ص ۲۰) (آرایه تشخیص) دنگ: شب عمر (ص ۴۳) (اضافه تشبیهی) مرگ رنگ: کنار شب (ص ۵۰) (اضافه استعاری) بام شب (ص ۵۱) (اضافه استعاری) و نمونه‌های دیگر:

خاک های شب (همان ۵۱) طنین: شب جاویدان (ص ۱۲۲) نقش: شبی تاریک (ص ۵۵) سرگذشت: شب طوفانی (ص ۵۹) حادثه تلخ شب (همان ۵۹) شاسوسا: شب سبز (ص ۱۲۵) سرود زهر: پستان شب (ص ۶۵) شاعر در موارد بسیاری به شب تشخیص بخشیده و آن را موجود جاننداری تلقی می کند که از هویت تاریکی و ظلمت برخوردار است. در اینجا گویا شب مادریست که فرزند خود را شیر می دهد اما چون با غم همراه است این غم به فرزندانش نیز منتقل می شود و همان طور که شیر می خورد به چشم پر خاکستر مادر خود نگاه می کند و شب همه ی آتش های روشنایی بخش را به نابودی کشانده و خود بر سر خاکستر آنها نشسته است.

موارد بسیار دیگری وجود دارد که شاعر به مدد آنها تصاویر شعری آفریده است: گل آینه: نشیب شب (ص ۱۳۰) دست های شب (ص ۱۳۱) صخره شب (ص ۱۳۳) جام شب (همان ۱۳۳) شب جادو (ص ۱۳۴) فانوس خیس: زمزمه های



شب (ص ۷۲) تیرگی شب (ص ۷۳) جهنم سرگردان: شب را نوشیده ام (ص ۷۵) مرز گمشده: کرانه نادیدنی شب (ص ۸۶).

دریا

واژه دیگری که در اشعار سپهری تصویر ایجاد نموده دریا است. این واژه در سرتاسر مجموعه اشعار سپهری دیده می شود در حالی که نسبت به واژه شب از بسامد پایین تری برخوردار است. در نمونه های زیر برخی کاربردها از واژه دریا به عنوان عنصر تصویرساز ذکر می شود.

فانوس

در گهواره خروشان دریا شست و شو می کند (فانوس خیس: ص ۷۲)، که دریا به گهواره تشبیه شده است.

چشم من بر پیکرش افتاد، گفت:

«آفت پژمردگی نزدیک او»

دست: دریای تپش، آهنگ، نور. سایه می زد خنده تاریک او (غبار لبخند: ص ۱۴۴)

موج

موج نیز به عنوان عنصری از طبیعت و وابسته به دریا در نظر گرفته شده و بسامد بالایی در شعر سپهری برای تصویر ساختن داشته است:

موج زمزمه (سپیده: ۲۱) موجی پر از نهیب (دریا و مرد: ۵۴)؛ موجی آشفته (سرگذشت: ۵۹)؛ موج خواب (روزنه ای به رنگ: ۱۳۹)؛ موج صدا: (غبار لبخند: ۱۴۴)؛ موج نوازشی (موج نوازشی، ای گرداب: ۱۷۹)؛ موجی غم (تارا: ۱۸۴)؛ بی موجی (هایی: ۱۹۹)؛ خنده موج (وجه تنها: ۲۳۲)؛ خاطره موج (همان: ۲۵۸).

دره

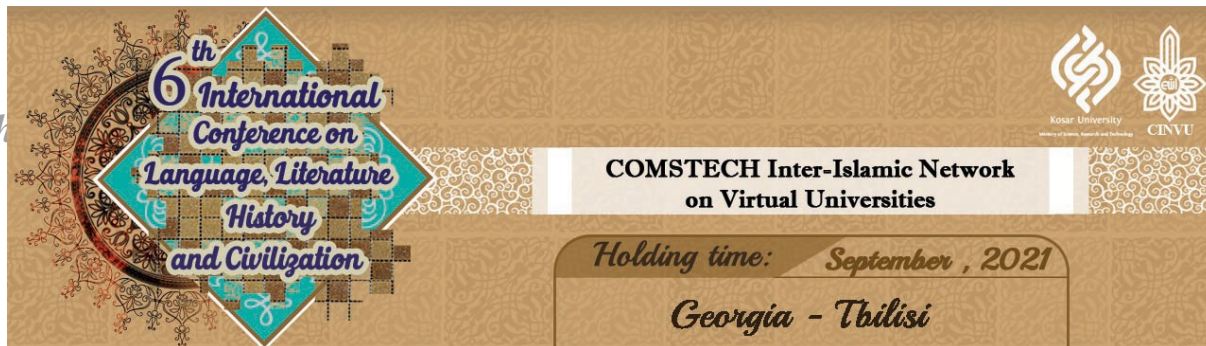
واژه دیگری که در اشعار سهراب سپهری جایگاه ویژه ای دارد، واژه دره می باشد وی در اشعار خود کلمه ای دره را با کلمات دیگر همراه ساخته و ترکیبات بدیع و زیبایی را ایجاد کرده است.

دره خاموش (دره خاموش: ۴۱)؛ (تشخیص) **دره های** ناخوانا (درو گران پگاه: ۱۶۴) (تشبیه)

غیر از عناصری که ذکر شد. عناصر دیگری مانند کوه، صبح، خورشید، باران، آسمان، روز، ستاره، بیابان، صخره، دشت و ... نیز در شعر سپهری حضور دارد.

از عناصر طبیعی ای که در شعر سپهری از جایگاه ویژه ای برخوردار است، گل و انواع میوه و پرندگان و حیوانات است که شاعر بیشتر آنها را رمزگونه و نمادین استفاده کرده است. «شعری که هم با احساس خواننده سرو کار دارد و هم با ادراک و اندیشه ی او در تماس است و می خواهد خواننده چشم و گوش خود را باز کند و همه چیز را ببیند و حس کند. از این رو مسأله فردیت از بین رفته و هر چه می ماند اجتماعی است. در این نوع شعر عشق که نوعی گرایش فردی است روح اجتماعی پیدا می کند.» (زرین کوب، ۱۳۵۸: ۶)

به نمونه های شعری آن اشاره می شود:



کاربرد گل و گیاه

اقاقیا از جمله درخت هایی است که در شعر شاعران معاصر نوگرا، بسیار مورد توجه قرار گرفته است. درخت اقااقیا در روشنی مانند فانوس ایستاده است و برگ هایش خوابیده اند. «گل های اقااقیا در لالایی مادرم می شکفتد، ابدیت در شاخه هاست.» (شاسوسا: ص ۱۲۸) «اقاقیا: تابوت (لوايح) از چوب اقااقیا (شطيم) ساخته شد و طلا اندود شد. تاج خار مسيح از خارهای اقااقیا بافته شده بود و ديگر اینکه در آئين ماسونها در مراسم معارفه شاخه يی اقااقیا بر پارچه گذاشته می شود، یادآور آنچه که بر مقبره حیرام کاشته شده بود و نیز نماد اقااقیا به تفکر طریقت عرفان و شناخت اشیای پنهان و راز آمیز متصل می شود. (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۱/ ۲۱۴ - ۲۱۳)»

زنبق

بیندیش، که سودایی مرگم، کنار تو، **زنبق** سیرابم (نزدیک آی: ص ۱۷۵)، اگر این گیاه بصورت یک گل باشد، روزگاری نماد زندگی بشمار می رفت و در این سطر کاربرد تصویری و تشبیهی دارد.

لاله

شقایق یا لاله یکی دیگر از گل هایی است که بسیار در شعر سپهری به کار رفته است. لاله گل سرخی است که به شکل جام است و در عربی شقایق (نعمان) نامیده می شود که در فرهنگ دکتر یاحقی آمده است که «در شعر عرفانی فارسی لاله، مظهر دل رنج دیده و محنت کشیده و به ویژه قلب عارف است که جایگاه معرفت حق می باشد.» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۷۴-۳۷۳) این **لاله** باهوش از ساقه بچین، پرپرشد، بشود، چشم خدا تر شد، بشود. (پاراه: ص ۲۰۵). که لاله را جاندار تلقی کرده و کاربرد تصویری دارد.

شقایق

مردمش می دانند که **شقایق** چه است (همان: ۳۰۱). شقایق در بسیاری از اشعار سپهری رمز پیامبران و اولیاست.

سوسن

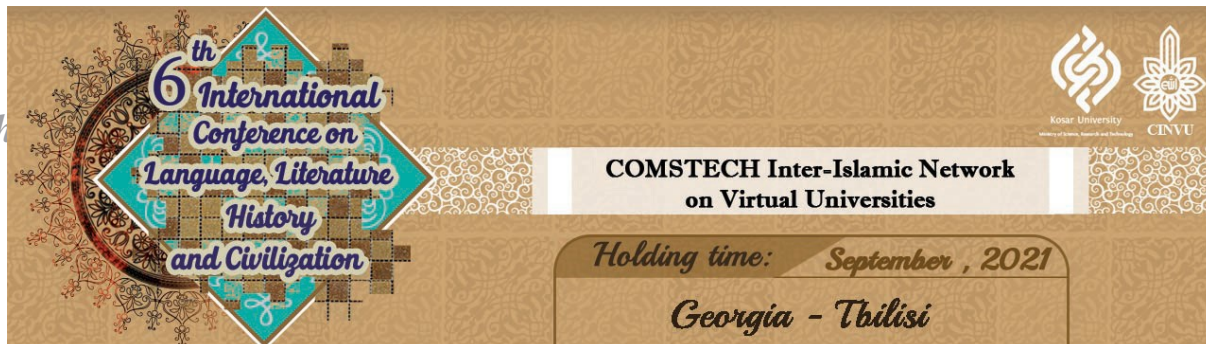
سوسن نماد ملاحظت و زیبایی است. «بین خطاب و لازمه ی معنی گل سوسن تضاد است زیرا گل سوسن ده زبان دارد ولی لال است که منظور از ده زبان تعداد گلبرگ های آن می باشد.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ص ۵۹). شاعری دیدم هنگام خطاب، به گل **سوسن** می گفت: «شما» (صدای پای آب: ص ۲۴۴)

یاس

«در اشعار سپهری گل یاس تلمیح به الله سپیده دم است که هر روز صبح با انگشتان صورتی رنگ در دروازه های آسمان را باز می کند و نیز نماد شادی است.» (عطاری کرمانی، ۱۳۸۶: ۴۷۶) در میان دو درخت گل **یاس**، شاعری تابی می بست (همان، ۲۴۶)

میخک

گل میخک جواب مثبت به پیام عشق می باشد که در شعر سپهری شاید همان دادن جواب مثبت به فکر و حقیقتی است که در ذهن وجود دارد. در نمونه زیر کاربردی تئوری دارد. او گل میخک را مانند یک جریان فکری تصور کرده است.



جریان گل میخک در فکرما

شیهه پاک حقیقت از دور (صدای پای آب: ۲۵۱)

خشخاش

خشخاش نماد تنبلی و سستی است که در شعر سپهری می تواند نماد اعتیاد به بودن باشد یا می توان گفت کاربرد ری رمز گونه داشته است.

بوته **خشخاشی**، شست و شو داده مرا در سیلان بودن (صدای پای آب: ۲۵۲)

گل سرخ

گل سرخ رمز کمال است از این رو به هر چیز کامل و متعالی از قبیل دل، بهشت و معشوق دلالت می کند. کارما شاید این است

که در «افسون» **گل سرخ** شناور باشیم (مسافر: ۲۶۰)

گل شب بو

گل شب بو نماد عشق در حال سیه روزی و بدبختی است. بنابراین منظور شاعر نیز از این گل می تواند چنین باشد.

نه این صداقت حرفی، که در سکوت میان دو برگ این **گل شب بوست** (همان، ۲۶۷)

شیدرها

سپهری در شعرهایش از این گل هم سخن می گوید. گل شیدر در زبان ترکی همان یونجه می باشد که چون خوراک ستوران است ارج و بهایی ندارد. اما او چون نظام آفرینش نظام احسن می داند تلاش می کند بین شیدر و لاله تفاوتی نداند.

حضور سبز قبایی میان شیدرها

خراش صورت احساس را مرمت کرد (همان، ۲۷۳)

صنوبر

شب سرشاری بود.

رود از پای **صنوبرها**، تا فراترها می رفت (از روی پلک شب: ۲۹۱)

در شعر سپهری نماد جاودانگی و سرسبزی می باشد.

سپیدار

شاید این آب روان، می رود پای **سپیداری**، تا فرو شوید اندوه دلی (صدای پای آب: ۳۰۱)

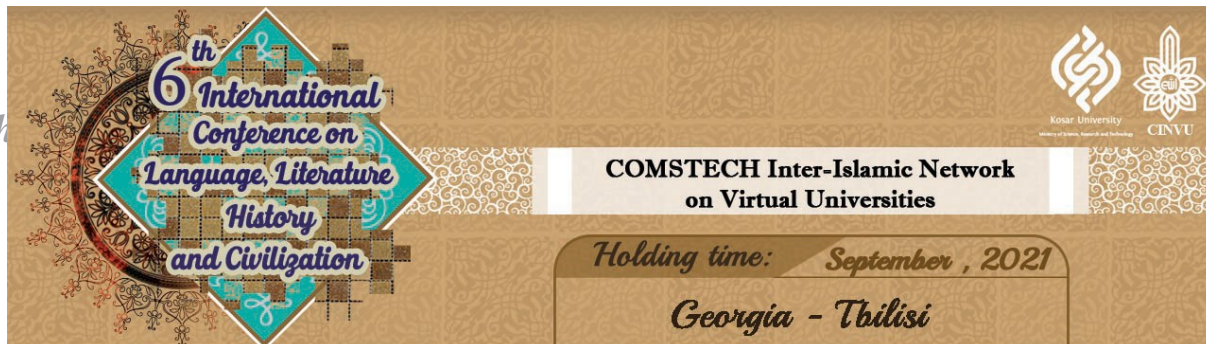
در شعر سپهری درخت سپیدار نماد تقدس و پاکی است که اندوه دل و تاریکی ها را از انسان دور می کند.

یونجه

راه افتادیم

یونجه زاری سر راه (در گلستانه، ۳۰۴)

یونجه در اینجا نماد و نشانه عشق و آگاهی های عرفانی می باشد.



بید

زیر **بیدی** بودیم

برگی از شاخه بالای سرم چیدم، گفتم: (سوره تماشاء: ۳۲۵)

«بید در شعر سپهری نماد افتادگی و قدرت در ضعف می باشد.» (عطاری کرمانی ۱۳۸۶: ۴۶۷)

لادن

لحظه های کوچک من زیر **لادن** ها نهان بودند. (ورق روشن وقت: ۳۲۸).

نارون

«درختی زیبا و چتری در رده ی دو لپه ای. برگهایش دندانه دار و چوبش بسیار محکم است. به درخت انار هم نارون گفته

می شود.» (معین، ۱۳۷۱: ج ۴/۴۵۶۷)

دست در آغاز جسم آب تنی کرد

بعد، در احشای خیس **نارون** باغ

صبح شد (تا نبض خیس صبح: ۳۵۱)

در اینجا منظور سپهری این است که جسم خاکی به کمال رسیده و پاک و زلال گشته است و طلوع و روشنایی را در قلبش مشاهده کرده است. آرایه تشخیص و نیز نمادپردازی دیده می شود.

اطلسی

از پریشانی **اطلسی** ها

روی و وجدان من جذبه می ریخت (متن قدیم شب: ۳۷۹)

منظور شاعر از پریشانی اطلسی ها همان دنیای نازیبیا و زیبا و خوب و بسد است که روی وجدان (آگاهی) شاعر، جذبه (معرفت) می ریخت.

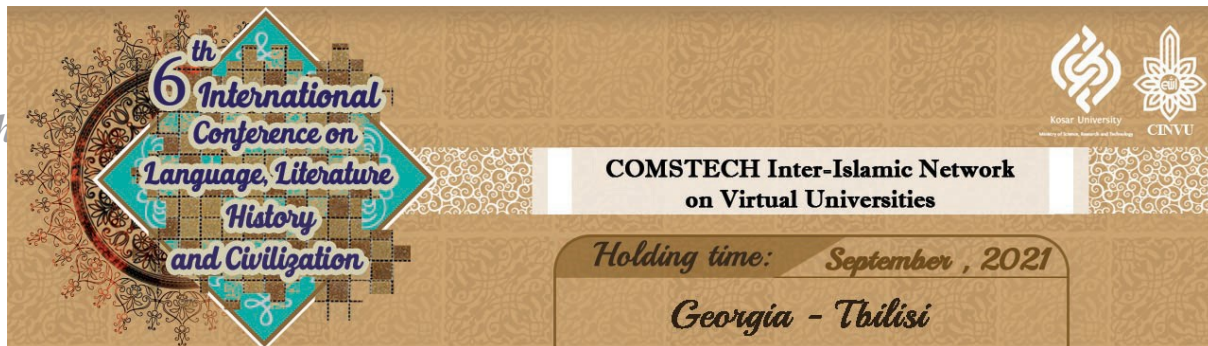
شمشاد

«درخت همیشه سبزی است که چوب آن در غایت سختی است که در شعر فارسی قد معشوق را بدان مانند کرده اند. در فرهنگ ایران بسیار مورد توجه بوده است و هنوز هم روستاییان در زیارتگاهها و جاهای دیگر آن را مقدس می شمردند.»

(یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۷۸-۲۷۷) که کوچ بازیچه ها را

زیر **شمشادهای** جنوبی شنیدم (چشمان یک عبور: ۳۸۳)

شمشادهای جنوبی در شعر سپهری همان کودکان کویر است و نیز به نوعی بزرگ شدن و دور شدن شاعر از دوران کودکی خود را نشان می دهد.



سرو

« در میان یونانیان و رومیان سرو در ارتباط با خدایان دوزخ است، سرو درخت مناطق زیر زمینی است و نیز نماد گرای تمام مخروطیان، به خاطر صمغ فاسد نشدنی و سبزی همیشگی برگهایش، جاودانگی و زندگی دوباره معنا شده است.» (شوالیه ۱۳۷۷: ج ۳/۵۸۰-۵۷۹)

سرو، شیهه بارز خاک بود (سمت خیال دوست: ۳۸۸) که تشبیه ایجاد تصویر کرده است. البته ترکیبات تصویری متنوعی نیز با استفاده از خود واژه گل، از این قبیل مشاهده می شود: گل حسرت (صدای پای آب: ۲۴۸) گل های نیایش (شورم را: ۲۰۹) سایه نارونی (واحه ای در لحظه: ۳۱۳) گل افسوس (نه به سنگ: ۲۰۱) بته نارس مرگ (از سبز به سبز: ۳۳۷)

میوه ها

«اشعار سپهری در بسیاری جاها ظریف، ساده و تصویری است. «پاستورال» است یعنی شاعر غالباً به طبیعت و انسان از نظر گاهی روستایی می نگرد. میوه ها به ویژه با آن شهد شیرین و رنگ و بوی دلفریشان او را مجذوب می کنند.» (دست غیب، ۱۳۸۵: ۱۳۲، ۱۳۳)

انجیر

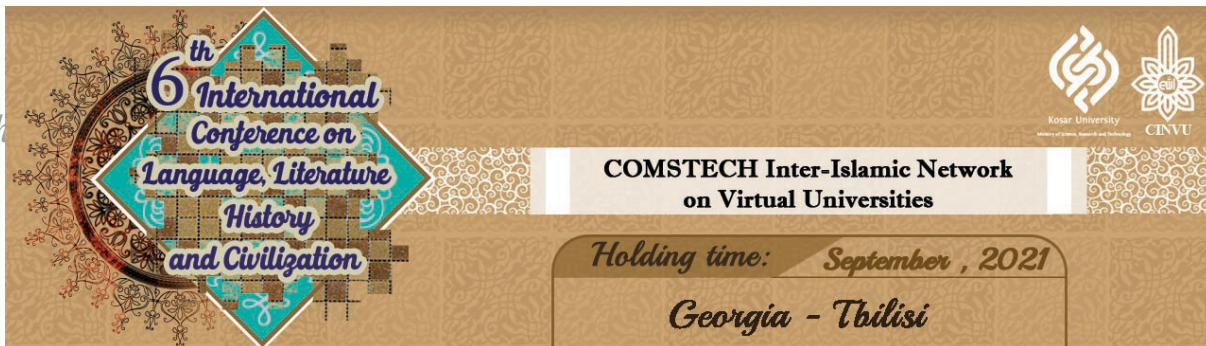
«یکی از عناصری که در حوضه موسیقی شعر کاربرد دارد مبحث حس آمیزی می باشد که منظور از آن بیان و تعبیری است که حاصل آن، آمیخته شدن دو حس به یکدیگر می باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۴۳). «نمونه های تشبیه و حس آمیزی و تشخیص در شعر سپهری و موارد دیگری که به نامتعارف بودن دنیای خیالی وی انجامیده است، غالباً نمونه ها غریب و نا آشنا هستند.» (جلیلی، ۱۳۸۷: ۲۹۳) «انجیر درختی است که در شعر سپهری می تواند در نقش هاله ی خدایان کریشتا در زمان کودکی باشد که بر روی درخت انجیر خفته است.» (بهبادی، ۱۳۸۰، ۲۷۷). زندگی نوبر **انجیر سیاه**، در دهان گس تابستان است (همان: ۲۵۴) شاعر با استفاده از تشبیه، تصویر ایجاد کرده است.

سیب

سیب در شعر سپهری نمادی از میوه ی بهشتی می باشد. و سپهری سیب را سمبل عشق افلاطونی (آسمانی) دانسته است. در خاکی، صبح آمد، **سیب طلا**، از باغ طلا آورد. (نا: ۲۰۴)

انار

انار: «نماد گرایی انار در ارتباط با نماد گرایی کلی تر میوه هایی با دانه های بسیار است. اول از همه نماد باروری و نماد اولاد و اعقاب بسیار است. در رم تاج سر عروسان از شاخه های انار بن فراهم می شده است. در آسیا تصویر انار شکسته نشان دهنده ی آرزو است.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۱/۲۵۰) که در شعر سپهری انار را می توان نمادی از خون دل مردم تلقی کرد. تا **اناری** ترکی بر می داشت، دست فواره خواهش می شد (صدای پای آب: ۲۴۲)



خرزبه

و سپوری که به یک پوسته **خرزبه** می برد نماز (صدای پای آب: ۲۴۴)

زردآلو

کودکی هسته ی **زرد آلو** را روی سجاده بیرنگ پدر تف می کرد (همان: ۲۴۶)

گلابی

جنگ زیبای **گلابی** ها با خالی یک زنبیل

جنگ خونین انار و دندان (همان: ۲۴۸)

گلابی ها می خواهند زنبیل خالی را پر کنند. به کاربرد صفت (خالی) در مقام مصدر (خالی بودن) از مختصات سبک نو است. خونین صفت جنگ است هم با انار و هم با دندان تناسب دارد. آب انار سرخ است و لب و دندان را سرخ می کند.

ریواس

خوب می دانم **ریواس** کجا می روید (همان: ۲۵۳)

«ریواس یا ریوند نام گیاهی است که بنا به اساطیر کهن، مشی و مشیانه (آدم و حوا) از آن پدید آمدند. این گیاه در ساقه های خود دارای مواد ذخیره ای و اسیدی است و مورد استفاده ی خوراکی قرار می گیرد.» (یاحق، ۱۳۶۹: ۲۲۱-۲۲۰)

نارنج

نه این دقایق خوشبو، که روی شاخه **نارنج** می شود خاموش (مسافر: ۲۶۷)

«فضای شمال در بهار پر از عطر نارنج است. شاعر در اوایل شب در حیاط نشسته است و در طول شب کم کم از عطر بهار

نارنج کم می شود.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۲۴)

شاتوت

به یادگاری **شاتوت** روی پوست فصل (مسافر: ۲۷۳)

«شاتوت نوعی توت که میوه اش بزرگتر از توت سفید و رنگش قرمز تیره و مزه اش ترش و شیرین می باشد.» (معین، ۱۳۷۱:

ج ۲/۲۰۰۶) در شعر سپهری فصل به درختی تشبیه شده است که روی پوست آن یادگاری شاتوت نوشته بودند.

خیار

بعد جالیز **خیار**، بوته های گل رنگ

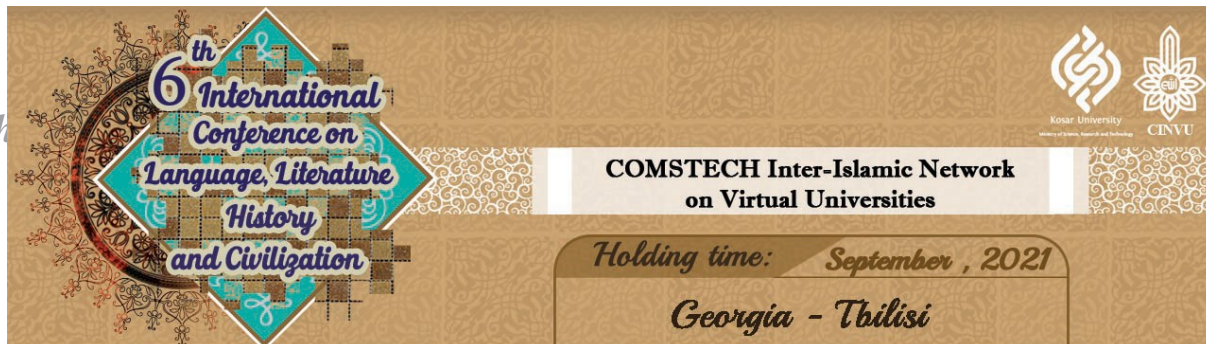
و فراموشی خاک (در گلستانه: ۳۰۴)

در شعر سپهری خیار نماد عشق و آگاهی عرفانی به حساب می آید.

پرتقال

پرتقالی پوست می کندم (ورق روشن وقت: ۳۲۹)

در شعر منظور سپهری از کندن پرتقال می تواند همان کند و کاو در جستجوی معرفتی باشد.



گلایی

مرا باز کن مثل یک در به روی هبوط **گلایی** در این عصر معراج پولاد (به باغ هم سفران: ۳۴۳)
در این شعر شاعر از زندگی ماشینی امروز، ملول گشته و بدنبال نوعی درخواست و تمنا برای رهایی از این عصر می باشد.

انگور

شاخه مو به انگور

مبتلا بود (چشمان یک عبور: ۳۸۲)

انگور دو خصلت بارز دارد، زیرا هم مست کننده است و هم مخدر و بی رمق کننده. در اینجا شاید منظور از مبتلا شدن به انگور، همان سرمستی باشد.

هلو

از سرشاخه های **هلو** روی پیراهنش ریخت (همان: ۳۸۳)

هلو در شعر سپهری کنایه از هیجانات احساسی و تمایلات جنسی می باشد.

و ترکیبات تشبیهی از این قبیل

درخت خاکستری (سفر: ۱۱۱) یا میوه های فروزان الهام (بی روزها عروسک: ۳۷۹)

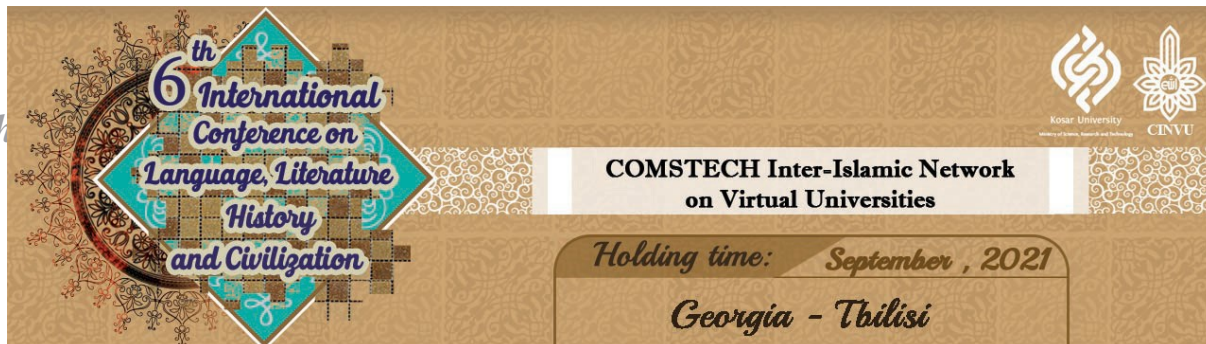
موجودات جان دار

حیوان

حیوان «به عنوان یک نمونه ازلی، نشانه لایه های عمیق ضمیر ناخودآگاه و غریزه است. حیوانات، نماد اصول و نیروهای کیهانی، مادی یا روحی هستند. نمادگرایی حیوانات بدان گونه که انسان با آن مواجه می شود و آنها را مشاهده می کند هر یک را با مختصات خاص خودشان مورد توجه قرار می دهد و بر روی آنها نام می گذارد. حیواناتی که گروهی یا اشتراکی یا به تنهایی بررسی می شوند بیشتر خصوصیات نمادین آنها مورد نظر قرار می گیرد. برای به دست آوردن چند مثال مشخص که گروه ها را مطرح می کند باید از مارها و پرندگان به عنوان موجودات آسمانی و از گوشت خواران، حیوانات تیز دندان یا پوزه دار نام برد که نمادگرایی اهریمنی یا دوزخی دارد. حیواناتی که اغلب در رویاها و نقاشی ها دیده می شوند تا حدی نشانه های هم ذات پنداری با انسان هستند و جنبه ها و تصاویری از طبیعت پیچیده انسان را نشان می دهند و مانند آینه ای در برابر گرایش های عمیق رام یا وحشی غرایز انسانی هستند. هر یک از این حیوانات با بخشی از ما در ارتباط هستند، آنها یا با وحدت هماهنگ شخص منضم شده اند، یا در حال انضمام به آن هستند.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۳/ ۴۳-۴۲)

گاهی در اشعار سپهری موجودات جان دار اعم از پرندگان و حیوانات یک سوی تصویری را تشکیل می دهند که طرف دیگر آن عناصر انتزاعی یا طبیعی است. در شعر سپهری همانند شعر برخی معاصران او نظیر: شاملو و اخوان و ... این نوع تصویرها حضور گسترده دارد.

در تصاویر شعر سپهری به ویژه در تشبیهات فشرده و تشبیهات گسترده، موجودات جان دار از جمله پرندگان و حیوانات حضور دارند که در اینجا به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم.



پرندگان

قو

قویی پریده بی گاه از خواب (سپیده: ۲۱)

قو: «قو از یونان باستان تا سبیری، در آسیای صغیر، همچنین در میان اقوام اسلاوو ژرمن برای قو، این پرنده بدون لکه که سفیدی قدرت و علامتش، آن را تجسم زنده ی نور می سازد مجموعه ی عظیمی از اساطیر وجود دارد.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۴/۴۶۰) در شعر سپهری منظور از قو، همان عارف است که ناگهان از حالت عارفانه و وقت خوش بیرون آمده است.

مرغ

دیر زمانی است روی شاخه این بید

مرغی نشسته کو به رنگ معماست (مرغ معما: ۲۳)

مرغ، همان عارف و پرنده عاشق است که رنگ معما که همان اندیشه های ناب است به همراه دارد. که در این جا منظور، خود شاعر است. «مرغ معما، مرغی است که پوشیده از راز، اندیشه و تخیل و سرار است.» (عطاری کرمانی، ۱۳۸۶: ۷۷)

جغد

جغد بر کنگره ها می خواند (مرگ رنگ: ۳۰)

جغد سمبل شومی، اندوه، مرگ و ویرانی و آوارگی است. سپهری ۴ بار جغد را در شعرش آورده است. در ادبیات عرفانی ما جغد، رمز عزلت نشینی سالکان طریقت است.

لاشخورها

لاشخورها سنگین (رو به غروب: ۳۰)

لاشخور، نشانه مرگ آوری و حرص می باشد. در شعر سپهری نماد دلواپسی و اندوه است، پس لاشخورها با جسه ی سنگین خود تک تک به زمین فرود می آیند.

مرغ سیاه

مرغ سیاه آمده از راههای دور

نشسته روی بام بلند شب شکست (مرگ رنگ: ۵۱)

مرغ سیاه می تواند نمادی از ناامیدی و غم در شعر سپهری باشد که با شب که سیاهی و غم است، تناسب دارد.

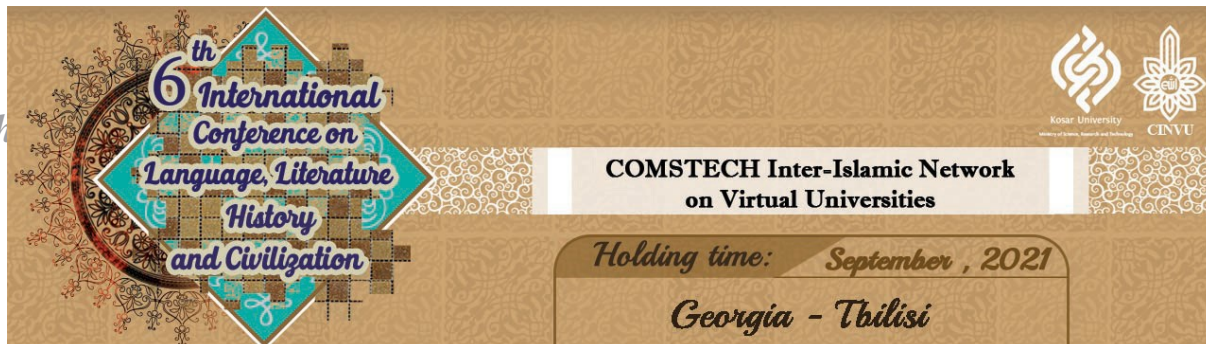
عقاب

رفتم غروم را بر ستیغ **عقاب** آشیان شکستم (ای نزدیک: ۱۴۲)

در اینجا شاعر اشاره به شکستن غرور خود در مقابل حقیقت دارد، غروری که در بلندترین جایگاه شخصی او قرار داشت.

کبوتر

و **کبوتری** دربارش آفتاب به رویا بود (کو قطره وهم: ۱۵۲)



«کبوتر در افواه به عنوان یک ساده لوح معروف است، اما با نگاهی شاعرانه آن را نماد عشق دانسته اند. نماد گرای عشق را با وضوح بیشتر می توان در جفت کبوترها دید. در چین باستان بر طبق گردش فصول تناوبی بین یین و یانگ بود و بدین ترتیب باز به کبوتر و کبوتر به باز تبدیل می شد. از این رو کبوتر نماد بهار بوده و ظاهر شدن آن با اعتدال ربیعی در ارتباط بود.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۴/۵۲۵) کبوتر رمز روح، احساس های معنوی، آرمان و آرامش است. در انجیل روح خدا بصورت کبوتری بر حضرت مسیح نزول می کند.

کلاغ

من در خویش، و کلاهی لب حوض (به زمین: ۲۲۹)

«در مطالعات تطبیقی در مراسم و باورهای اقوام گوناگون نتیجه گرفته شده است که در نماد گرای کلاغ جنبه ی کاملاً منفی وجود نداشته و این جنبه فقط در دوران اخیر و به تقریب عمدتاً در اروپا بوده است. در چین و ژاپن کلاغ نماد حق شناسی از والدین است. زیرا کلاغ پدر و مادر خود را اطعام می کند. در ژاپن کلاغ را علامت برقراری نظم اجتماعی می - دانستند.» (شوالیه، ۱۳۷۷، ج ۴/۵۸۱-۵۸۲). کلاغ سیاه در شعر سپهری نمادی از بدخواهی و نگرانی است.

گنجشک

خواهش روشن یک گنجشک، وقتی از روی چناری به زمین می آید (صدای پای آب: ۲۴۵)

«منظور شاعر از خواهش روشن یک گنجشک، دانه است. زیرا خواهش آشکار یک گنجشک وقتی به زمین می آید دانه چیدن آن است که منظور واقعی شاعر می تواند معراج عرفانی هم باشد.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۶۲)

طوطی

جنگ طوطی و فصاحت با هم (همان: ۲۴۸)

«طوطی فصیح است، فصیح لفاظ است و بدون اعتنا به معنی، طوطی وار جملاتی را شمرده سر هم می کند.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۶۹)

بلدرچین

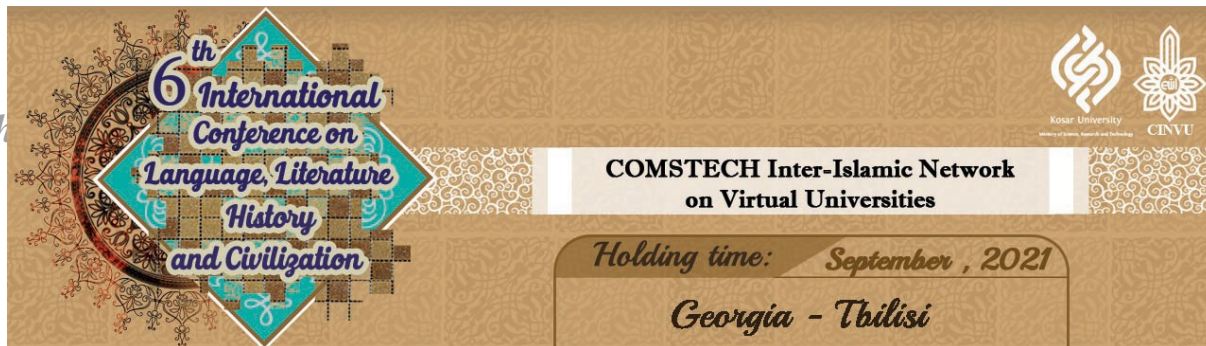
من صدای پر بلدرچین را می شناسم (همان: ۲۵۳)

بلدرچین همان بدیده و وشم معروف است. در اینجا منظور شاعر این است که، مسخره کردن جایی ندارد و به جایگاه همه ی موجودات اهمیت می دهد.

کبک

سار کی می آید، کبک کی می خواند، باز کی می میرد (همان: ۲۵۳)

کبک: «هر چند چین هم مانند اروپا به ناگواری و ناخوش آیندی فریاد کبک اشاره دارد، اما گاه آن را بانگ عشق می خواند. در شمایل نگاری هند، کبک کنایه از چشمان زیبا است. در ایران راه رفتن چون کبک با راه رفتن زنی مغرور و رعنا و مقایسه می شود. در سنت مسیحی کبک را نماد وسوسه و خسران می دانند.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۴/۵۲۴)



باز

مرگ باز در کوهستان ها و به دور از چشم آدمی و اسرار آمیز است و شاید علت آوردن از مرگ باز توجه زیاد سهراب به طبیعت اسرار آمیز باشد.

شب پره

زندگی تجربه شب پره در تاریکی است (صدای پای آب: ۲۵۴)

«شب پره (خفّاش) که ظاهراً کور است، در همه ی آفاق شب می پرد و به هر قلمروی سر می کشد.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۸۸)

کرکس

و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست (صدای پای آب، ۲۵۵)

کرکس: «در میان مایاها، سلطانی که امعاء و احشاء را می خورد، نماد مرگ است. در هنر مصری کرکس اغلب به عنوان قدرت مادران آسمانی تفسیر می شود، او جسد را تحلیل می برد و دوباره زندگی می بخشد و نماد حلقه ی مرگ و زندگی در یک استحاله ی دایمی است. کرکس در سنت یونانی- رومی پرنده یی پیش گو است.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۴/۵۴۱) سپهری در این جا خواسته که ما عادات موروثی و معارف مسبوق خود را از بین ببریم تا نگاه تازه به پیرامون خود داشته باشیم.

لک لک

گرمی لانه لک لک را ادراک کنیم (صدای پای آب: ۲۵۶)

لک لک: «لک لک نماد مهر و مودت پدر- فرزندی است زیرا گفته شده که او پدر سالمند خود را اطعام می کند. در خاور دور بخصوص در ژاپن لک لک اغلب با کلنگ تخلیط می شود و نماد جاودانگی به حساب می آید.» (شوالیه، ۱۳۸۵: ج ۵/۱۵) که در شعر سپهری لک لک نمادی از عارف می تواند باشد.

حیوانات

سوسمار

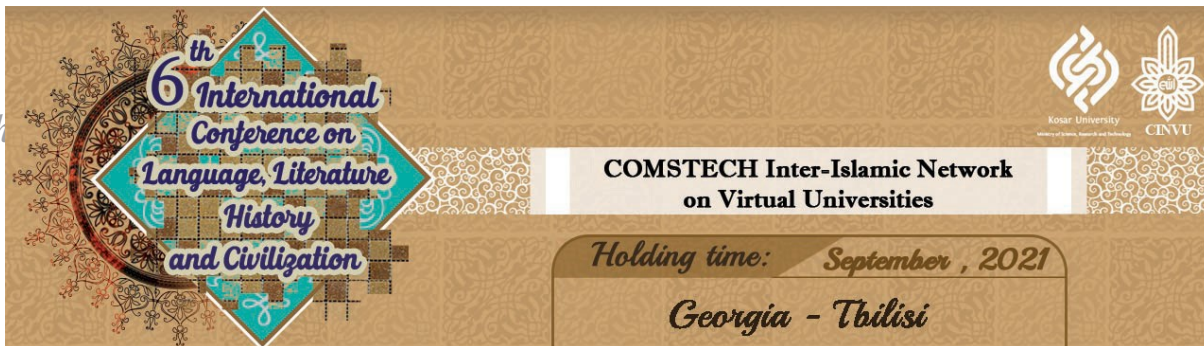
کشیده از پس یک سنگ سوسماری سر (دره خاموش: ۴۱)

سوسمار را در شعر سپهری می توان پای بندی به تعلقات دنیوی دانست و منظور همان وابستگی های انسان است که او را از نیل به حقیقت باز می دارد.

مار

مار سیاه ساقه این گل (گل کاشی: ۸۲)

«این جانور خزننده از ادوار پیش از تاریخ به طور گسترده ای مورد پرستش بوده است و یک نماد دینی با مفاهمی وسیع و متنوع به شمار می رفت. از همان روز گاران نخست به تپش خورشید وابستگی داشت. به نظر می رسد که با پوست اندازی ادواری خود مانند خورشید، تجدید حیات می کند و بنابراین نماد مرگ و تولد دوباره است.» (بهزادی، ۱۳۸۰: ۹۹)



آهو

در پیشه ی تو آهو سر می کشد، به صدایی می رمد. (فراثر: ۱۴۶)

آهو: «آهو اساساً نماد زنانگی است. در نماد گرایی جماعت ترک و مغول، آهو نشانه ی زمین مونث، در ازدواج مقدس نماد زمین آسمان است.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۱/ ۳۱۲) در شعر سپهری می تواند منظور، وابسته بودن به تعلقات دنیوی باشد. زیرا شاعر در بیت قبل اشاره می کند که خود از هر تعلقی وارسته است، بنابراین به مخاطب خود اشاره می کند که مثل آهو رمنده به هر صدایی (تعلقی) نباشد.

ماهی

گردش ماهی آب را می شیارد (گردش سایه ها: ۱۶۸)

«ماهی نماد پارسایان و مریدانی است که در آب های حیات شنا می کنند. ماهی در فرهنگ بودا، رد پای بودا است که نماد رهایی از مسلک نفس و هوس می باشد. در فرهنگ اصطلاحات عرفانی ماهی نماد عارف کامل است که مستغرق در بحر معرفت است.» (ضرابیها، ۱۳۸۴: ۴۴۸)

میش، گرگ

آن پهنه چه بود: با میشی، گرگی همپا شده بود (بودی: ۲۱۰)

«میش، نماد نا آگاهی و درماندگی است. گرگ مظهر درندگی و بلعدگی است. بنابراین فضای زیستی سالک چنان سرشار از معنویت و صلح خواهی است که جهل و ناآگاهی با دانایی کنار هم زندگی مسالمت آمیز دارد.» (ضرابیها، ۱۳۸۴: ۶۳۳)

الاغ

بره ای دیدم بادبادک می خورد
من الاغی دیدم، ینجه را می فهمید
در چراگاه نصیحت گاوی دیدم سیر (صدای پای آب: ۲۴۴)

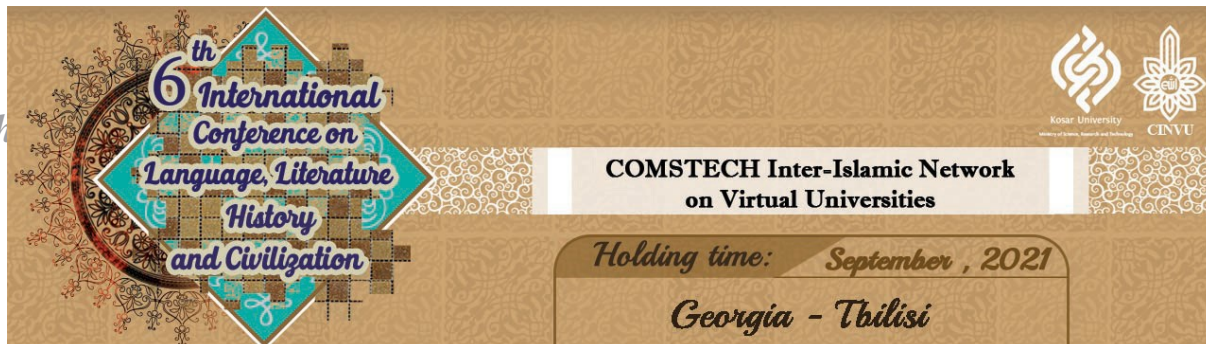
الاغ: در بعضی از فرهنگ ها الاغ را نماد جهل و فریب دانسته اند. اما این امر مورد استثنایی و ثانوی از مفهومی کلی تر است. در واقع الاغ، تقریباً در سراسر جهان نشانه ی ظلمانیت و حتی گرایشهای شیطانی است. در هند الاغ، مرکب خدایان مثنوم و منحوس است.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ۲۲۰)

در شعر بالا بین الاغ و فهمیدن تضاد است و مصراع آخر را می توان طنز دانست. زیرا گاو اولاً نماد نفهمیدن است و ثانیاً نماد پر خوری. بدین اعتبار قاعدتاً نباید نصیحت را بفهمد.

هوبره، بز کوهی

می شناسد رنگ های شکم هوبره را، اثر پای بز کوهی را (همان: ۲۵۳)

بز کوهی: «بز کوهی در میان سرخ پوستان پانچو بز کوهی یک تابو است. این سرخپوستان عقیده دارند که روح انسان پس از مرگ به جسم بزهای کوهی می رود.» (شوالیه، ۱۳۷۷: ج ۱/ ۹۱)



هوبره، پرنده ای است خاکستری رنگ و از کبوتر بزرگتر و منقاری دراز دارد که سهراب در اینجا توجه خاص خود را به پرندگان مطرح می کند و زندگی خود را شناختن و زیستن با رمز و راز گیاهان و پروندگان می داند.

اسب

که چرا می گویند: **اسب** حیوان نجیبی است (همان: ۲۵۷)

اسب: «باوری تثبیت شده در ذهن تمامی اقوام، اسب را در اصل با ظلمت جهان اهریمنی مرتبط می دانند، زیرا که می جهد و یورتمه می رود چون خون در رگها، در اعماق زمین یا در مغاک دریا. اسبی که پسر شب است و گاه حامل مرگ است و گاه حامل زندگی.» (شوالیه، ۱۳۸۵: ج ۱/ ۱۳۵). سهراب خواسته نشان دهد که اسب یا هر حیوانی در جایگاه خود ارزشمند است و نباید تسلیم عقاید گذشتگان باشیم.

پلنگ

و نخواهیم **پلنگ** از در خلقت برود بیرون (همان: ۲۵۷)

پلنگ از دیدگاه سنتی خطرناک است و به نظر سهراب نباید از بین برود. چون هر چیزی در طبیعت خلقتش خالی از حکمت نیست.

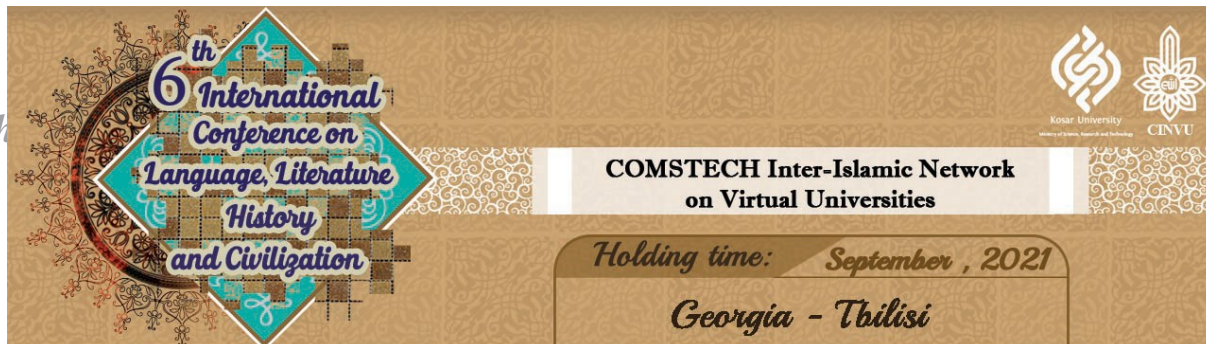
خر

خر فرتوتی در راه (و پیامی در راه ۲۹۶) منظور سهراب زمان موعود یا همان رستاخیز است که با دیدی عارفانه، رستاخیزی که در آن بی عدالتی وجود ندارد را ترسیم می کند و همه را بر سر سفره و خوان بی دریغ الهی میهمان می کند، بطوری که دلها بسوی نور و کمال هدایت می شوند. در شعر سپهری تشبیهات و ترکیبات تشبیهی جدید فراوانی وجود دارد که خواننده را با زبانی تازه رو به رو می سازد و حس تازگی و طراوت را در ذهن ایجاد می کند.

رنگ سبز

بررسی صورخیال با عدم توجه به مفاهیم رنگها و نوع کاربرد آنها نمی تواند صحیح انجام پذیرد. «در صور خیال، رنگ از مؤثرترین عوامل آفرینش است هم از نظر مجاز و هم از نظر اهمیت که در خلق تشبیهات و استعاره های متحرک و حسی دارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۷۰)

شاعران معاصر از تأثیرات روانی رنگها آگاهی دارند. اکثر آنها که از عنصر رنگ به عنوان نمادپردازی استفاده کرده اند، و از مسایل سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن به عنوان گسترده ترین حوزه برای کاربرد این نوع نماد رنگها سود جسته اند. «توصیف خفقان، فقر، بی عدالتی، ظلم و یا شادی، آزادی و عدالت و... هر کدام با رنگی در شعر شاعران دیده شده است. همان طور می دانیم در اشعار سپهری بعضی از رنگها همچون رنگ سیاه، سبز به طور گسترده سایه افکنده است. و دلیل دیگر استفاده ی شاعران معاصر از رنگ به عنوان نماد آشنادایی یا بیگانه سازی است، چرا که از این طریق هیچ نقطه ی آشنایی برای خواننده باقی نمی گذارد.» (احمدی، ۱۳۷۰: ۴۸) رنگ در شعر معاصر یکی از عناصر بارز در نمادپردازی برای آشنایی زدایی است. «نماد رنگ مکمل تجربه های انسان و بازتابی از نحوه ی تفکر مردم روزگاران و پل



ارتباطی میان بخش هوشیار و ناهوشیار جهان ناشناخته، شناخته شده است. اغلب شاعران معاصر با پیروی از نیما لزوم تحول در اجتماع را حتی به شکل ملموس تر از خود نشان داده اند. یعنی زشتی ها را بی رحمانه در تصاویرها و نمادها ریختند.» (براهنی، ۱۳۵۸: ۲۲۹)

تراوش سیاه نگاهش با زمزمه سبز علف ها آمیخت (هشت کتاب، آوار آفتاب: ۱۳۸) در این شعر سپهری یک روزنه امید و نور را توسط یک ناجی که از همه برتر است را حس می کند در اینجا رنگ سیاه و سبز به نوعی آشنایی زدایی هستند. سبز در اینجا به معنی ایمان است و زمزمه ی سبز همان ذکر اسماء و صفات الهی است که شاعر در دل شب سیاه غمگین نشسته است.

مثلاً عرب جاهلی رنگ سبز را بیش از هر رنگ دیگری دوست داشتند، زیرا مسئله چراگاه برای آنها مهم ترین امر زندگی بوده است. در قرآن نیز سبز به عنوان زیباترین رنگ ها معرفی شده است.

مُدْهَامَتَانُ: سَبْزَى نَزْدِيكَ بِه سِيَاهِي (سوره ی الرحمن، آیه ۶۴)

ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٍ: جَامِه هَاي سُنْدُسٍ سَبْزٍ (سوره ی انسان، آیه ۲۱)

وَبَلْبِسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا: و می پوشند جامه های سبز (سوره ی کهف، آیه ۳۱)

رنگ سبز در مقام آرامترین رنگها نماد ایمان، عقیده به رستاخیز و محشر است. زیرا، سبز حیات دوباره است. در آداب و رسوم مذهبی، سبز مظهر ایمان و انتظار نجات است و نشانه تقدس و پاکی است. (نیکوبخت، ۱۳۸۴: ۲۱۸)

رنگ سبز در اصطلاحات عرفانی نشانی از عالی همتان و زنده دلان است. مرگ سبز (موت الاخضر) به پوشیدن خرقة به هم بافته ای که بر زمین انداخته شده و ارزشی ندارد، اطلاق شده است (کاشانی، ۱۳۷۶: ۱۹۱). «در روان شناسی رنگها، کسی که به رنگ سبز گرایش دارد، دارای صفات روحی اراده در انجام کار، پشتکار و استقامت است. سبز نمایانگر عزم راسخ، پایداری و مهم تر از همه مقاومت در برابر تغییرات است.» (لوشر، ۱۳۸۸: ۱۱۲). سپهری سبز را با مفاهیم نمادین گشوده و بدیعی به کار برده است. علاوه بر مفاهیم مذهبی، سبز نماد نجات بخشی، رویش دوباره، نوید دهنده، استقامت، آرامش و ... در شعر این شاعر جلوه گر است.

نمونه های شعری سبز

از میان سخن های سبز نجومی!

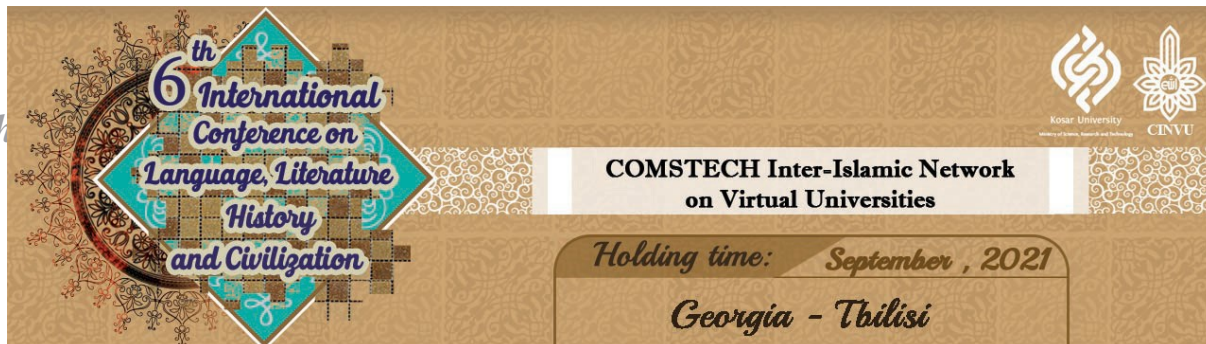
برگ انجیر ظلمت

عفت سنگ را می سازد.

سینه آب در حسرت کمین یک باغ

می سوزد (متن قدیم شب: ۳۷۲)

«ای کسی که در میان سخن های سبز نجومی هستی. مخاطب هم خود و هم انسان نوعی است و "نجومی" اشاره به فواصل بعید دارد. برگ انجیر همان است که بر طبق روایات، حوا با آن سترعورت کرد. سنگ اشاره به عصر حجر است که



آن را به دو دوره ی دیرینه سنگی و نوسنگی تقسیم کرده اند. آغاز تمدن بشر، در عصر حجر بوده است.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۷۶)

نرسیده به درخت،

کوچه باغی است که از خواب خدا سبز تر است

و در آن عشق به اندازه پره‌های صداقت آبی است (نشانی، ۳۱۰)

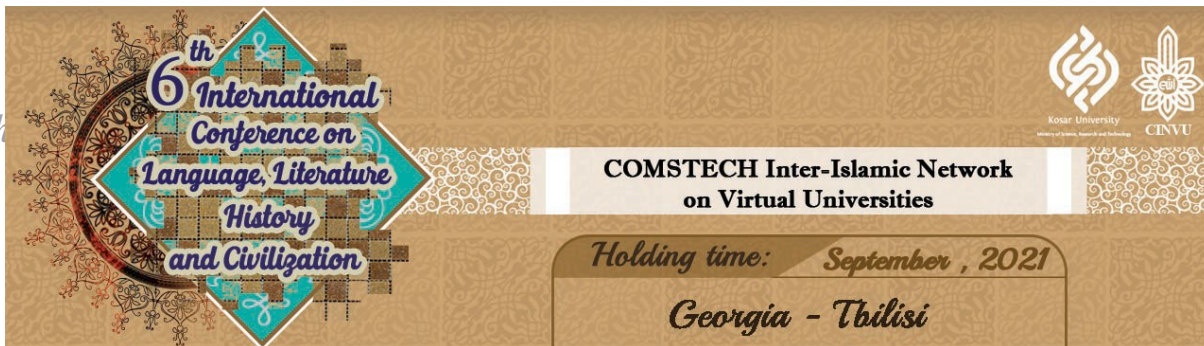
«راهی است که از خواب خدا هم مصفا تر و خوش تر است. ژرف ساخت آن، چنین است: خواب خدا سبز است. سبز نشانه معنویت و آرامش و حیات است. فراموش نکنیم که شاعر نقاش است و رنگ ها برای او معنایی فراتر از حد متعارف دارند.» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۶۸)

و نیز سپهری توانسته از رنگ سبز ترکیبات زیبایی بسازد که به این ترکیبات اشاره می کنیم:

چشم سبز یک مرداب (با مرغ پنهان: ۶۴)؛ (آرایه تشخیص) **مورم سبز** چمن (فانوس خیس: ۷۲)؛ **نسیم سبز** (سفر: ۱۱۱)؛ (حس آمیزی) **باغ سبز** (شاسوسا: ۱۲۴)؛ **شبکه های سبز** سفالی (همان: ۱۲۴)؛ **شب سبز** (همان: ۱۲۵)؛ **زمزمه سبز** علف ها (آن برتر: ۱۳۸)؛ **هیاهوی سبز** (خوابی در هیاهو: ۱۸۲)؛ **ترنم سبز** (همان: ۱۸۳)؛ **عادت سبز** درخت (همان: ۲۵۲)؛ **دایره سبز** (همان: ۲۴۲)؛ خواب خدا **سبز** تراست (نشانی: ۳۱۰)؛ **سجود سبز** محبت (دوست: ۳۴۵)؛ **سخن های سبز** نجومی (متن قدیم شب: ۳۷۲)؛ **زنبیل سبز** کرامت (چشمان یک عبور: ۳۸۱)؛ **لکنت سبز** یک باغ (تنهای منظره: ۳۸۶)؛ **باغ سبز** تقرب (اینجا همیشه تیه: ۳۹۱)

نتیجه

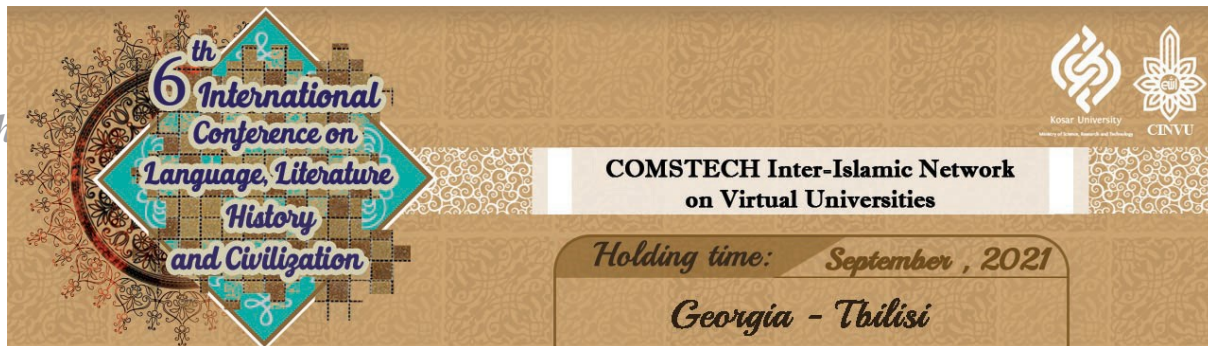
طبیعت در شعر سهراب سپهری کاملاً به عنوان عنصری تصویرساز عمل کرده است. در تعلق ذهنی او نسبت به انواع عناصر طبیعت به واسطه نقاش بودنش شبهه‌ای وجود ندارد او با بسامد بالایی از نمادهای طبیعت بهره گرفته است و این مفهوم را به انواع شکلهای صور خیال در آورده و سخن‌سرایی نموده است. در بهره‌گیری بسیاری از عناصر طبیعی مثل شب و دریا و موج، از آرایه‌های بدیعی و بیانی در کنار هم بهره برده است. به طوری که همچنانکه تشبیه و استعاره بیش از موارد دیگر به چشم می‌خورد، آرایه تشخیص و حس آمیزی نیز به وفور دیده می‌شود. اما در استفاده از عناصری مثل گلها، گیاهان، حیوانات و رنگ سبز، بیشتر کاربردهای نمادگونه و رمزآمیز را مد نظر قرار داده است، به طوری که بسیاری از آنها نمادهایی هستند که کاربردهای جمعی بیشتری را با مفاهیم اساطیری و عرفانی در خود جای داده‌اند که بخشی جدایی ناپذیر از اندیشه شاعر بوده است. به طور کلی با توجه به میزان بالای تصاویر به کار برده شده توسط عناصر مختلف و نمادهای متنوع طبیعت در شعر سهراب سپهری می‌توان دریافت که این مفهوم ذهنی در ساخت تصاویر شعری و به طور کلی در ساختار شعری او نقشی محوری داشته و بدون شناخت میزان توانایی این مفهوم در شکل‌گیری تصاویر، نمی‌توان تحلیل درستی از ساخت شعری و تصویری این شاعر به دست داد.



منابع

قرآن کریم

- احمدی، بابک (۱۳۷۰)، ساختار و تاویل متن، تهران، مرکز، چاپ چهارم.
- امامی، کریم، (۱۳۷۱)، از آواز شقایق تا فراترها، تهران، طهوری، چاپ چهارم.
- انتشارات نقش و نگار، چاپ اول.
- الهامی، محسن، (۱۳۷۷)، آرمان شعر سپهری، تهران، موسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، چاپ اول.
- براهنی، رضا (۱۳۵۸)، طلا در مس (در شعر و شاعری)، تهران، نشر زمان.
- بهزادی، رقیه (۱۳۸۰)، فرهنگ نگاره ای نمادها در شرق و غرب، تهران، فرهنگ معاصر.
- پور نامداریان، تقی، (۱۳۸۱)، سفر در مه، تهران، نگاه، چاپ دوازدهم.
- جلیلی، فروغ (۱۳۸۷)، آینه ای بی طرح، انتشارات آیدین، چاپ اول.
- حسینی، صالح (۱۳۷۱)، نیلوفر خاموش، تهران، نیلوفر.
- حقوقی، محمد، (۱۳۷۳)، شعر زمان ما ۳، تهران، نگاه.
- داد، سیما (۱۳۹۰)، فرهنگ اصطلاحات ادبی (واژه نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی) تهران، مروارید.
- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۵)، باغ سبز شعر، تهران، انتشارات آمیتیس، چاپ اول.
- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۵)، باغ سبز شعر، تهران، انتشارات آمیتیس، چاپ اول.
- راسمن، مارتین، (۱۳۸۱)، تصویرسازی ذهنی ترجمه مهدی قراچه داغی، تهران، سپهری، سهراب (۱۳۶۹)، اتاق آبی، ویراسته پیروز سیار، تهران، سروش.
- سپهری، سهراب (۱۳۸۹)، هشت کتاب، تهران، نشر افست گرافیک، چاپ اول.
- سیاهپوش، حمید (۱۳۷۵)، باغ تنهایی، تفکر اجتماعی و زبان شعر سهراب سپهری، انتشارات سهیل.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، صور خیال در شعر فارسی، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوازدهم.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۰)، نگاهی به سپهری، تهران، مروارید، چاپ اول.
- شوالیه، ژان، (۱۳۷۷)، جلد اول، فرهنگ اصطلاحات، ترجمه سودابه فضایی، تهران، انتشارات جیحون، چاپ اول.
- ضرابیها، محمد ابراهیم (۱۳۸۴)، نگاه ناب، تهران، بینادل.
- عابدی، کامیار (۱۳۸۴)، از مصاحبت آفتاب، تهران، روایت.
- عطاری کرمانی، عباس، (۱۳۸۶)، دیوان کامل و جامع هدیه سپهری، تهران، نشر آسیم.
- علوی مقدم، مهیار، (۱۳۷۷)، نظریه های نقد ادبی (صورت گرایی و ساختار گرایی)، تهران، سمت، چاپ اول.
- فتوحی، محمد، (۱۳۸۵)، بلاغت تصویر، تهران، سخن.
- کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۷۶)، اصطلاحات صوفیه، ترجمه و شرح محمد علی مودودلاری، تهران.
- کاشانی، مشفق (۱۳۶۵)، گزیده اشعار، تهران، کیهان، چاپ اول.



یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیر اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، سروش.
یوسفی، غلامحسین، (۱۳۶۹) چشمه ی روشن، انتشارات علمی.